

نقدی فلسفی بر مفهوم «معماری اسلامی» با رویکردی آسیب‌شناسانه

سیدامین سیدین^۱

(دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۸/۰۵، پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸)

چکیده

بررسی رابطه میان معماری و اسلام باتوجه به ماهیت معماری، زمینه را برای فهم مناسبی از معماری اسلامی پدید می‌آورد. پژوهش حاضر با هدف تبیین ماهوی مفهوم معماری اسلامی به روش پدیدارشناسی تألیف شده است و کوشیده‌ایم با حرکت از علم اجمالی به علم حصولی، در جهت ایجاد امکان نظری پاسخ به پرسش از چیستی معماری اسلامی، در قالب رویکردی آسیب‌شناسانه به‌تعبیر موجود، گامی برداشته شود. ضرورت و اهمیت پرداختن به پژوهش پیرامون چیستی معماری اسلامی را می‌توان در حوزه‌های مختلفی از جمله دستیابی به الگوی زمینه‌محور و بومی برای تنسيق فرمی - فضایی در روند توسعه فیزیکی و پاسخگویی به نیازهای کاربران محصولات معماری جست‌وجو کرد. یافته‌های پژوهش، تحقق معماری اسلامی را در ساحت نیازهای کالبدی مستخرج از امر قدسی و نیز اعتلای معماری، امکان‌پذیر می‌داند.

واژگان کلیدی: معماری اسلامی، نیاز، فرم - فضا، نظریه.

مقدمه

چیستی معماری اسلامی در پژوهش‌های مختلفی بررسی شده است؛ گو اینکه به سبب فروکاهش ابعاد مفهوم معماری اسلامی به یکی از جوانب هنر، دین، سیاست، تکنیک، اقتضائات اقلیمی و... غالباً نگرشی استعلایی بر روح آنها حکمفرما بوده است. معماری برساخته‌ای انسانی است در پاسخ به نیازهای مختلف انسان، از نیازهای اولیه مانند تأمین حفاظ و سرپناه تا نیازهای متعالی‌تر مانند تأمین آرامش و دریافت زیبایی‌شناختی. از این رو معماری، در مقابل امر طبیعی قرار دارد. مسیر تلاقی فرهنگ و طبیعت، می‌تواند جهت رشد و توسعه مشخصی را اتخاذ کند. دین اسلام به عنوان امری الهی با آفاق مشخص، جهتی روشن برای امکان دستیابی به مقصدی معلوم برای معماری ترسیم می‌سازد. گرچه می‌باید توجه داشت که این مقصد، مستقیماً بر حوزه فرمی - فضایی معماری تأثیرگذار نیست، بلکه در حوزه مسأله و سؤال، یعنی در حوزه نیازها و برنامه طراحی، پیش‌روی معماری قرار می‌گیرد. فرایند طراحی معماری، مبتنی بر نیازها و در جهت رفع آنها شکل می‌گیرد. در حقیقت معماری اسلامی، پاسخی فرمی - فضایی است برای رفع نیازهایی که تحت تأثیر جهتی اسلامی تدوین شده اند.

بیان مسأله

جست‌وجوی امر معماری اسلامی در کوششی مهندسی به جای مجاهدتی متکلمانه

تقدم ایده بر واقعیت در تلقی حاضر از مفهوم معماری اسلامی، سبب تقلیل تصویرانگاران‌ای از آن شده و کوشش‌های معطوف بر تحقق پایدار معماری اسلامی را به سوی بازآفرینی صرف آن سوق داده است. اسلامی بودن به عنوان صفتی هویت‌ساز حاکی از ذاتی متفاوت و خاص برای معماری، شامل نگاهی مسلکی و البته مستشرقانه است؛ نگاهی که بیش از همه در خصوص تحقق الگوی توسعه‌ای و رشد مبتنی بر زمینه، نقشی منفی و رهزن ایفا می‌کند. در سراسر جهان، معماری تنها مدیومی کاربردی و هنری است و سیاقی برای رفع نیازهای کالبدی انسان‌ها.

در ادبیات پژوهشی موجود پیرامون معماری اسلامی، به چیستی معماری اسلامی و چگونگی تحقق آن، از دو جنبه توجه شده است.

۱. یا از مصادیق و محصولات آن متأثر بوده و به کاربرد موتیف^۱ها و اندام‌واره‌های

1. Motif

مشخص محدود شده است. در این حالت، برشمردن شاخص‌هایی کیفی و مبهم مد نظر قرار گرفته است که علی‌رغم صراحت، فاقد جامعیت و مانعیت و نیز تحدید موضوع است. به عنوان مثال، شاخصه های معماری اسلامی ایران از نگاه حاجی قاسمی، معماری درون، معماری پیوند فضاهای باز و بسته، معماری حیاط‌ها، معماری فضاهای نیم‌باز، معماری نظم و آراستگی، معماری با قصه‌ای تمام، معماری وقار و اعتدال، معماری صراحت و سلاست، معماری فضای بی‌جهت، معماری تنوع و هم‌آهنگی، معماری سهل و ممتنع، معماری سقف‌ها، معماری نفاست و ظرافت، معماری نقش و رنگ، معماری شباهت کل و جز، معماری پرورنده نور، معماری هم‌نشینی با آب، معماری همراه خط، معماری شاعرانه، معماری آرامش جان است (حاجی قاسمی، ۹). پژوهش‌های انجام شده در حوزه نقد معماری اسلامی، آن‌جا که در حوزه تخصصی هنر، به صورت مجرد شکل می‌پذیرد، این‌چنین دارای شکاف عمیق معرفتی و خلط‌های وسیع پژوهشی می‌گردد: فروکاهش امر مفهومی معماری اسلامی، به شمارش بس‌آمد اندام‌وارگی‌های مصادیق آن و این ویژگی، بالطبع امکان هرگونه کنش‌گری فعالانه را در کار بازتولید آن سلب خواهد کرد. پژوهش‌های تخصصی در باب معماری اسلامی، اغلب پیرامون توصیف چگونگی صورت‌بندی و شکل‌گیری فرمی بناهای معماری اسلامی، شکل گرفته و در راه کوشش برای کشف نظامات پنهان در پس ذهن طراحان آن و یافتن ارتباط آن‌ها با کلام و سرّ الهی بوده؛ کوششی که معماری اسلامی را به محاق تاریک‌خانه برده است و امکان ارتباط با حقیقت جهان‌شمول اسلام را از دست می‌نهد: عدد، رمز و واسطه ای برای ظهور اسماء از مجرای صورت های هندسی معماری اسلامی ایران است (طاهری و ندیمی، ۲۱).

۲. یا در ارجاع و ارتباط با کلام اسلامی تعریف شده است؛ یعنی کوششی متکلمانه برای چارچوب‌بندی معماری اسلامی با استفاده از توصیفات از شهر و تمدن اسلامی و آیات و روایات صورت گرفته: معماری اسلامی همان معماری توحیدی است، معماری وارد شدن بر الله (خداوندگار سلام) و فانی دیدن حقیقت خویش در آن (آبادی، ۱۶). به نظر می‌رسد هر دو کوشش، فارغ از تقلیل موضوع، بسیار ناکارآمد، پر اشکال و دم‌دستی تلقی خواهد شد و بنابر این، چاره‌ای جز مهندسی کردن، یعنی برساخت مفهوم معماری اسلامی با توجه به زمان و نیازها و معطوف به نگاهی فرایندمحور و بر پایه مسأله و سؤال، باقی نخواهد ماند. در این‌جا، مراد از مفهوم مهندسی، معنای عرفی علوم

مهندسی نیست (دخان‌چی، پسا/اسلامیسم). پرسش اصلی در پژوهش حاضر این است مراد از مفهوم معماری اسلامی چیست و شرایط تحقق معماری اسلامی کدام است؟

ضرورت و هدف

در این کوشش مهندسی، بازتولید نگرش به معماری برای دستیابی به معماری اسلامی بر پایه جهت، یعنی ایدئولوژی به معنایی که شریعتی آن را مراد می‌کند (شریعتی) و مفهوم کمال و اعتلای معماری صورت می‌گیرد و آنچه که اسلام را به عنوان روشی جهان‌شمول برای درک فلسفی از جهان و غایت‌مندی آن معرفی می‌کند. این مقاله، با نگاهی انتقادی در پی ایجاد زمینه‌ای برای نظریه‌پردازی در جهت شکل‌گیری چارچوب مفهومی معماری در گستره فرهنگی ایران و زمینه اسلامی آن به عنوان یگانه راه پاسخ‌گویی به نیازهای فرمی - فضایی مبتنی بر نگاه بوم‌محورانه و زمینه‌گرا^۱ است. بدیهی است که این مقاله، ذیل گفتمان زمینه‌گرایی و درک ضرورت پاسخ‌های مبتنی بر ویژگی‌های بستر و زمینه، شکل گرفته است.

سخن در باب اهمیت پرداختن به ساز و کاری برای دستیابی به معنا و شناختی اصیل از ترکیب اضافی معماری اسلامی است، با عنایت به شناخت جهت پژوهشی حاکم بر جامعه علمی. اگر علم به مثابه ابزار توسعه و غایت در این ساز و کار، میزان کارکرد و تعبیه این ابزار در مسیر سریع توسعه تلقی گردد که می‌کوشد تا در قالب رویه‌ای‌ترین نگاه‌ها به امور مختلف در جهت گسترش سطحی دانش کاربردی گام بردارد، قطعاً چنین پژوهش‌هایی ضروری به نظر نخواهد رسید. شیوه پژوهشگر در این مقاله، مبتنی بر نگاهی است که در آن، تفکر و تعامل در ساحات نظری بر ساحت کاربرد ترجیح دارد و هرگونه پیشرفت اصیل و انسان‌مدار و همه‌جانبه را بر استواری بنیان‌های نظری آن موکول می‌کند. از این‌رو، می‌توان گفت که یکی از ضرورت‌های چنین پژوهش‌هایی، جلوگیری از شکل‌گیری و قوام برداشت‌های سطحی کاربردی و در نتیجه دم‌دستی از مفهوم معماری اسلامی است؛ برداشت‌هایی که غالباً شکلی است و نیروی بسیاری بر محور اصلی و اصیل مفهوم معماری اسلامی، با هدف انحراف آن وارد می‌کند؛ برداشت‌هایی که غالب است و به فراواقعیتی^۲ بودریار^۳ تبدیل شده است.

1. Contextual
2. Hyperreality
3. Baudrillard

در این مقاله، منظور زدودن گرد حواشی غیراصیل هژمون‌شده ناشی از نگاه‌های مصرف‌گرایانه به مفهوم معماری اسلامی است. ضرورت دیگری هم می‌توان برای این پژوهش در نظر گرفت: پرهیز از استعلایی^۱ شدن مفرد مفهوم معماری اسلامی به عنوان یک ابژه انسان‌ساخت. برداشت‌های قدسی و دست‌نیافتنی، مفهوم معماری اسلامی را تکرارناپذیر قلمداد می‌کند و هرگونه کوششی را تنها در جهت بازنمایی^۲ آن جلوه می‌دهد و زمان و مکان و شرایط سیاسی خاصی را برای بروز و ظهور این نوع معماری پیش رو قرار می‌دهد. معماری اسلامی را سبک می‌داند، اما سبکی که ظهور و بروزی قدسی دارد و نوعی معماری الهی است و نوعی وحی فیزیکی است و نوعی نگاه که در آن معماری رنگ می‌بازد و الهیات و کلام و اسکولاستیک اسلامی پررنگ می‌شود. انگار نه انگار که معماری، هنری در خدمت رفع نیاز انسانی است و اگر بروز و ظهوری قدسی می‌یابد، می‌باید منشأ آن را در نیازی قدسی از انسان و مخاطبان معماری جست‌وجو کرد.

روش

روش پژوهش در این نوشتار، فلسفی و بر پایه تبارشناسی تفسیری مفهوم معماری اسلامی است، فارغ از اصالت واژه‌شناختی، معطوف به فرایند رشد و تکوین معماری اسلامی از لحظه تولد. منطقی پدیدارشناختی که مواجهه‌ای بی‌واسطه با معماری اسلامی را طلب می‌کند. آنچه در نهایت استنتاج می‌شود بر پایه استدلال منطقی است (گروت و وانگ). هم‌چنین نمی‌توان از ماهیت تبیینی پژوهش فوق سخن نگفت؛ ماهیتی که تکیه بر سلب دارد و ضرورت خود را از ره‌گذار تذکر خلاً نظری موجود و بحران تئوریک هستی و چیستی هنر و معماری در دوره معاصر ایران تأمین می‌کند. بنابر این، این پژوهش در آغاز سیری انفسی دارد و ضمن برشمردن تلقی‌های مخدوش از معماری اسلامی، به سمت ایجاد و ترسیم آفاق آن، در حرکت است.

نگاه فلسفی همواره از پس از دوره‌ای بحران یا بن‌بست، ضرورت می‌یابد. کوشش در تألیف مقاله حاضر، بهره‌گیری از موضع این‌چنینی فلسفه در تبیین ماهیت و وضعیت حاضر مفهوم معماری اسلامی است. نگاه منحنی تقلیل‌دهنده نوستالژیک بی‌کارکرد حاضر به مفهوم معماری اسلامی، سبب تهی‌شدن آن از معناست. هدف در این مقاله، رهایی این مفهوم از این قیود و نیز رهاسازی توانش‌های موجود در آن برای امکان تحقق

1. Transcendental

2. Representation

معماری اسلامی است.

روش پدیدارشناسانه پژوهش حاضر با تأسی از صورت هیدگری آن، به جای ارائه حد و تعریف از مفهوم معماری اسلامی، سراغ توصیف‌های مفصل از جوانب آن می‌رود تا بتواند از آن، به مدد بازگرداندن اجزای این ترکیب به اصل خود، امکاناتی هستی‌شناسانه ارائه دهد و به شیوه هایدگر، نسبت معماری اسلامی را با هستی و نحوه گشودگی آن را به هستی^۱، آشکار سازد. در این میان، با نگاهی آسیب‌شناسانه^۲، به توصیف آرای سخت‌شده در خصوص معماری اسلامی می‌پردازد و در این جا نیز نسبت این آرا را، با امکاناتی که از معماری اسلامی سلب می‌کند، نمایان می‌سازد.

ادبیات موضوع و پیشینه پژوهش – آسیب‌شناسی روان‌کاوانه

به‌طور کلی می‌توان آرای تأثیرگذار در خصوص مفهوم معماری اسلامی را در سه حوزه زیر دسته‌بندی کرد:

۱. تقلیل مفهوم معماری اسلامی به شاخص‌های عینی و انضمامی مصادیق معماری به صورت جمعی^۳؛ به جای ارائه معنایی مبتنی بر فرایند^۴ که جامع و مانع باشد (سلب و ایجاب)
 ۲. پابندی به نگرشی که هرگونه ارتباط منطقی میان مصادیق معماری اسلامی و اسلام را رد می‌کند. تقلیل امکانات معماری در پاسخ‌گویی به نیازها و عدم نگاه سیستمی به معماری به عنوان ماشینی برای رفع نیازهای فضایی مادی و معنوی کاربران در ساحت شخصی و عمومی.
 ۳. نوعی نگاه پسینی سبک‌گرایانه غیرقابل بازتولید که معماری اسلامی را به تشکیلاتی ایدئولوژیک و وابسته به دست‌گاه^۵ و ملک^۶ می‌داند.
- دیدگاه‌های حاضر و غالب در خصوص معماری اسلامی از دو عارضه رنج می‌برند و مخدوش‌اند: نخست آن‌که یا از قلم شرق‌شناسانه خاورشناسان ساری و جاری شده‌اند یا واکنشی به آن هستند، یا معماری را برخاسته از اسطوره‌های نمادین و آسمانی و سراسر معنویات می‌بینند. چنین دیدگاهی سرانجام غیر عقلانی محسوب می‌گردد. یعنی، چنان

1. Dasein
 2. Pathologic
 3. Collective
 4. Process
 5. Apparatus
 6. State

که در کتاب شرق‌شناسی، ادوارد سعید، خرافه را ارمغان غرب برای هویت‌بخشی به خویشتن در برابر شرق، به عنوان یک صفت برای شرق برگزیده‌است که در مقابل، مفهوم عقلانیت را مختص خود یعنی غرب ببیند (سعید)، یا واکنش به دیدگاهی است که در آن، معماری اسلامی را به عقلانیت عمل‌کردی صرف و به مثابه پاسخی به نیازهای اقلیمی، سازه‌ای و ... در نظر گرفته می‌شود.

اما منظر دیگری که می‌تواند در تکمیل روند مورد اول بر دیدگاه‌های موجود در خصوص معماری اسلامی تأثیرگذار دانست، نگاه روان‌کاوانه ژاک لکان^۱ به مسأله دیگری است. این نظر را نخست هگل در مناسبات میان برده و ارباب و نیاز هر یک به دیگری، برای داشتن تعریف از خود بیان داشت. به این معنا که انسان متجدد و مدرن‌شده ایرانی، برای هویت‌بخشی زمینه‌ای به خود و انسجام تاریخی - تمدنی خود به مثابه یک دیگری، معماری اسلامی را به عنوان مهم‌ترین ابژه منعکس‌کننده روح زمانه (الکساندر)، تحت سوژگی خود قرار داده و مفهوم آن را در داستانی چند لایه پیچیده است. بنابر این، آنچه اکنون از تعریف معماری اسلامی در میان است، برخاسته از توصیف دیگری و نوعی وهم و خیال است. مانند آنچه در مرحله آیینگی رشد کودک رخ می‌دهد: همان‌طور که لکان گویا سوژگی کودک را در این مرحله، موهوم، کاذب، ساختگی و خیالی می‌داند. نکته قابل توجه برگرفته از تفسیر موقعیت ارباب و بنده در کتاب پدیدارشناسی روح هگل این است که برای رهایی بنده از موقعیت بندگی و بردگی می‌باید بنده، بندگی خود را نفی کند و نه اربابیت ارباب را؛ بجای جنگ با ارباب، به جنگ بردگی خود برود. با تعمیم این نگاه می‌توان نتیجه گرفت که برای رهایی از تعاریف سطحی و دارای تأخر و واپس‌مانده از معماری اسلامی، پژوهشگر ایرانی می‌باید خود را نقد و نفی کند و با کسب خودآگاهی ناشی از این نفی که توأمان با شناخت نسبت به فقدان نظریه و بی‌توجهی به تعاریف اصیل از معماری و اسلام و کارکرد آنها در وضعیت حاضر است، طرحی نو در بازآفرینی صحیحی از معماری اسلامی در اندازد.

جامعیت و مانعیت تعریف - توصیف معماری اسلامی

یکی از ویژگی‌های مهم یک تعریف مشخص از یک مفهوم یا پدیده، جامعیت و مانعیت آن تعریف است. یعنی تعریفی مناسب است که بتواند در ابتدا چارچوب دقیقی از وجود

1. Jacques Lacan

و کیفیت پدیده یا مفهوم به دست دهد و نیز بتواند با رویکردی سلبی، از ورود شبهات و تقریرهای اشتباه و نیز حشو و اضافات به حیطة آن پدیده و مفهوم جلوگیری کند. در مقاله حاضر، نگاه به ترکیب اضافی معماری اسلامی، توصیفی است پدیدارشناسانه با هدف حصول ادراکی بی‌واسطه از متن، فارغ از پیش‌داوری‌ها و نگاه‌های پیشینی^۱ که به جوانب مختلف این مفهوم می‌پردازد. این نگاه با تأکید بر ضرورت تسخیر فرهنگی معماری برای جریان‌یافتن معماری اسلامی و نسج گرفتن آن، قائل به ماهیتی بهینه‌گزین و کمال‌گرا برای معماری اسلامی است و آن را، وجودی مستقل تحت عنوان سبکی ظاهری نمی‌داند و اگر وجودی بر آن متصور است، آن هویت و وجودی وابسته به غایتی کیفیت‌مدار است و آن حاصل نمی‌شود مگر با استیلای ظفرمندانه همه‌جانبه بر تکنیک و فرم و دانش‌های مرتبط با معماری که به خدمت غایتی متعالی در آمده است. نگرشی که بر کلیه کوشش‌های فرمالیستی واپس‌گرایانه خط بطلان می‌کشد. نگرش‌های پیشین، معماری اسلامی را در پاسخ‌های فرمی تاریخ مصرف‌گذشته جست‌وجو می‌کند که می‌خواهد باز تکرار شوند و مسائل روز را نیز حل کنند؛ حال آن‌که تکرار تاریخ رخ نمی‌دهد، مگر آن‌که صحنه‌هایی کمیک و مضحک خلق شوند (مارکس). هم‌چنین از مواجهه و تقابل این نگاه با رویکرد منفعلانه دیگری که تنها در نقد گروه پیشین قلم‌زده و در مواجهه با نفوذ فلسفی و تکنیکی معماری دیگری^۲، کنشی تسلیم‌وار و تقلیدی نشان می‌دهد، سر برآورده است. ثمره هر دو رویکرد الیناسیون^۳ و خود فراموشی از هویت^۴ است؛ هویتی که می‌باید ساخته شود نه اینکه آن را در کوچه‌های تاریخ جست‌وجو کنیم و نه اینکه کالایی قلمداد گردد وارداتی و جهان‌اولی.

معماری و اسلام – رابطه‌ای توصیفی یا اضافی؟

تمییز میان دو برداشت از ترکیب معماری اسلامی، در ابتدای بحث بسیار پر اهمیت می‌نماید. اول اینکه معماری اسلامی به عنوان ترکیب اضافی که معنای مستقلی از وجود معماری غربی، معماری هندی، معماری چین، معماری ایران و غیره و یا حتی از خود وجود معماری از آن استنتاج شود. به این معنا که ذات و وجود معماری اسلامی متمایز است و جوهر معماری اسلامی برای پیدایش خود نیازمند امکانات و شرایط خاص

1. A priori
2. big Other
3. Alienation
4. Identity

خویش است و ارتباطی با دیگر انواع معماری از حیث وجودی ندارد. مشخصاً مراد از این نوع نگاه به معماری اسلامی، در نظر گرفتن یک هویت^۱ ویژه برای آن است که این هویت، گویی در ذات مفهوم معماری اسلامی نهفته است. دوم آنکه معماری اسلامی به عنوان مفهومی متباین است، به این معنا که مضاف‌الیه این ترکیب، توصیفی از کیفیت و چگونگی را در خصوص مضاف خود بیان می‌کند. در اینجا معماری تحت یک معنای عام استخراج شده و اسلامی بودن آن ماهیتی است که پس از تسخیر معماری از نگاه معرفت‌شناختی^۲ مراد می‌گردد.

آیا ترکیب اضافی معماری اسلامی معنادار است؟ یعنی ما با پدیده‌ای تحت عنوان معماری روبه‌رو هستیم؟ که در مواجهه با مفهومی دیگر، یعنی اسلام، تغییر ماهوی داده و ذاتاً ترکیبی جدید یافته است و می‌توان اعراض و پدیدارهای آن را متفاوت از مفهوم معماری دید؟ یا معماری خود پدیده‌ای است که توانش تسخیر شدن توسط اهداف متعالی و معنوی را دارد و این ماهیت معماری است که رنگ اسلامی می‌پذیرد؟ پاسخ را می‌توان در جملات درخشان مرتضی‌آوینی در خصوص سینمای اسلامی جست‌وجو کرد:

فراستی از قول آوینی می‌گوید: "سینمای اسلامی وجود ندارد. من اسلام را حقیقت عالم می‌دانم و معتقدم که هنر بالذات و خواه ناخواه با حقیقت عالم نسبتی دارد و از آن‌جا که سینما نیز با هنر نسبتی دارد، پس حقیقت سینما امری است که می‌تواند معنوی و الهی باشد. ذات سینما اسلامی نشده که شما بگویید سینمای اسلامی" (مشرق‌نیوز)

فراستی می‌گوید: آوینی معتقد بود که هنرمند مسلمان بایستی جوهره و روح تکنولوژی [مسلط بر سینمای امروز] را شناخته و آن را به نفع ارزش‌ها و اندیشه‌های خود تسخیر کند، دستیابی به یک نوع حکمت سینمایی.

آنچه می‌توان در کوشش برای تناظر بحث آوینی با معماری و تعمیم منصفانه آن مطرح کرد این است که درک مفهوم معماری (چه در حوزه نظر و چه در عمل - چه تاریخ خودی معماری از ابتدا تاکنون و خصوصاً تغییرات معماری غرب از ابتدا و شناخت دقیق آن از گذشته تا حال)، بدون پیش‌فرض‌ها و نگاه پیشینی و ایدئولوژیک، لازمه پراهمیتی است که اغلب برای رسیدن سریع به ترکیب اضافی معماری اسلامی قربانی می‌گردد. اگر بپذیریم که معماری نیز همچون سینما به عنوان مدیومی از هنر، نسبتی با حقیقت جهان دارد، پس این حقیقت در صورت پردازش و وقوع متعالی آن، نسبت

1. Ethnic

2. Epistemology

مستقیم با حقیقت جهان که از دیدگاه هنرمند مسلمان همانا اسلام است، برقرار خواهد کرد و مراد واقعی از مفهوم معماری اسلامی برآورده خواهد شد. بنابراین، دستیابی به دانش معماری و فهم آن در حوزه‌های نظری و ساخت بدون جانب‌داری جهان‌بینانه، شرط اول تحقق مفهوم مدنظر خواهد بود. به عبارتی، بدون تسلط همه جانبه بر کلیت تجربه تاریخی معماری، نمی‌توان به دستیابی به معماری حقیقی درخور، که تحت ترکیب اضافه معماری اسلامی منظور شده است، امیدوار باشیم.

معماری اسلامی در درجه اول می‌باید یک معماری باشد، یعنی پاسخی فرمی - فضایی به یک سؤال برآمده از یک نیاز. اسلامی شدن معماری، به حضور اسلام در زمینه این ارتباط (پرسش و پاسخ) است و در هستی این پاسخ‌گویی نقشی ندارد. معماری خوب، همان معماری اسلامی است. تنها پس از پاسخ‌گویی است که طراح می‌تواند جهت (ایدیولوژی) قدسی، برخاسته از اعتلای معماری یا نیاز دینی جامعه را در معماری خود متجلی سازد. این امر البته، خود دارای مناسباتی است که در باب کیفیت آن در پژوهش‌های آتی بحث خواهد شد.

معماری اسلامی - غایت‌مندی

اگر معماری اسلامی را محصول کوشش معمار برای دستیابی به اهداف اسلام در خلال طراحی و تحقق یک اثر معماری ببینیم، آیا معنای مطلوب حاصل نمی‌گردد؟ یعنی اگر ابتدا شاخص‌های غایت‌مندی یک عمل از دیدگاه اسلام با جست‌وجو در متون مقدس، استخراج شود و سپس معماری (چه در حوزه اسم عام و چه در حوزه اسم خاص، یعنی چه فرایند طراحی معماری و ساخت آن و چه اثر نهایی معماری) مطابق با آن کیفیات، جامعه عمل به خود بیوشاند، آیا در چنین وضعیتی نیل به واژه معماری اسلامی امکان‌پذیر است؟ پاسخ به این پرسش در خود تضادی میان محتوا و فرم همراه دارد؛ یعنی با اینکه در مقام نظر می‌توان اسلام را هم‌چون غربالی در نظر گرفت که معماری با عبور از آن پالوده شده و آنچه برای مصرف مهیا می‌شود مورد تأیید اسلام است، اما در این نوع نگاه، اثر معماری دچار محتوازدگی و شعارگونگی می‌گردد. زیرا در مرحله اول توضیح داده شد که تسلط بر معماری به معنای عام آن، از حوزه فرم و تکنیک گرفته تا محتوا، دارای اصالت اصلی است و این تسلط در صورت اعمال آن تبدیل به حکمت شده و این حکمت نسبتی مستقیم و بی‌بدیل با حقیقت جهان که همانا اسلام باشد برقرار خواهد کرد.

همان‌گونه که آوینی سینما را نخست تکنیک می‌دانست و سپس مضمون، از معماری نیز در وهله اول تأمین عملکرد مطلوب و فرم صحیح انتظار می‌رود و تنها از تعالی پاسخ‌های متنوع معماری در این دو حوزه است که می‌توان به حکمت معماری دست یافت. در حوزه نظر، نقش عارفان و مؤمنان و نهادهای دین در تغییر ذائقه عرف، به صورتی که سبب ایجاد نیازهایی از جنس معماری در مخاطب شود نیز مؤثر است. پاسخ این نیازها نیازمند دستیازی مستقیم معمار به ظواهر اسلامی است.

در نهایت باید پذیرفت که در معماری، فرم - فضا و سازمان‌دهی آن اصالت دارد و هرگونه کوشش برای تحقق متعالی‌تر این مفاهیم، در صورتی که بدون آگاهی و تسلط بر تکنیک و دانش معماری صورت گیرد، به نتیجه‌ای جز ابتذال نخواهد رسید. بنابراین، تکنیک که امریست در سیورورت و تکوین و تکامل، همواره می‌باید مدنظر معماران مسلمان قرار گیرد و معماری اسلامی می‌باید در کوشش برای اعتلای بهره‌گیری از انواع دانش‌ها در سطحی عالی و خلاقانه باشد. در اینجا مراد از مفهوم تکنیک، تنها معنایی در حوزه تکنولوژی و پیشرفت‌های علمی نیست و دانش و هنر و طراحی و ساخت در مقیاس کل منظور است.

اگر با اصرار بر معماری سمبلیک شعاری، معماری اسلامی تنها در بناهایی با ظاهری آجری یا قوس‌های تاریخی ایرانی یا موتیف‌های مساجد و پنجره‌های شیشه‌رنگی، مهجور و نخواستنی گردد، قطعاً مسبب کسانی خواهند بود که بر وجود مستقل معماری اسلامی و هویت خاص آن اصرار ورزیدند. البته منتقدان این جریان که تنها به تمسخر و نمایش واپسگرایی جریان مذکور پرداخته‌اند و دست ایشان از نقد پژوهشی تهی بوده است نیز، به همان اندازه تقصیر خواهند داشت.

اگر به قول آوینی سینما باید در مرحله اول جذاب باشد، معماری نیز در ابتدا بایستی صحیح، زیبا و مستحکم^۱ باشد (ویتروویوس). برای دستیابی به هر کدام از این اصول، روندهای علمی و هنری و خلاقانه و مستمری نیاز است. کوشش برای شناخت اصول معماری درنظر و وارهایی هر یک از آنها از چنگال تعبیر فروکاهنده^۲ سرمایه‌سالارانه، مدگرایانه، غیراصیل، ایدئولوژیک، انبوه‌سازانه و... مسیری روشن در راستای تحقق معماری متعالی و معماری اسلامی خواهد بود. اگر اسلام برنامه‌ای است برای تعالی انسان و بر فراز کشیدن نیازهای مادی انسان به سمت نیازهای متعالی و

1. Venustas, Utilitas and Firmitas

2. Reductional

تبدیل ساحت دانی او به ساحت عالی‌اش (مطهری، مجموعه آثار)، معماری نیز در حدود متعالی خود، تجلی‌گر مفهوم اضافی معماری اسلامی خواهد بود. اسلامی بودن معماری تنها پس از شکل‌گیری یک معماری خوب امکان‌پذیر است. یعنی در فرایند شناخت و تسلط بر تکنیک و خلق فرم - فضای معماری، اساساً نمی‌توان اسلامی بود، بلکه می‌بایست اسلام را پس از وقوع معماری به عنوان پاسخی به نیازهای کالبدی جامعه به عنوان ایدئولوژی به کار برد؛ از نقطه دیدی که شریعتی به آن می‌نگرد: جهتی که مسیر توسعه کالبدی را مشخص می‌کند: تجویز. معماری در بدو وجود ارتباطی با اسلام و قدسیت ندارد، زیرا مجموعه‌ای از تکنیک‌های طراحی است.

توصیف معماری برای دستیابی به معماری اسلامی

از آنچه تاکنون به رشته تحریر درآمد، می‌توان به این نتیجه رسید که کوشش برای استیفای هویتی مستقل برای معماری اسلامی، سبب نقض غرض شده و این مفهوم را اگرچه با نیتی دیگر، از معنا تهی می‌سازد. زیرا معماری، آنجا که به حقیقت غایی و نهایی خود نزدیک می‌شود و آنجا که نیازهای متنوع انسانی را با تکیه بر معنویات پاسخ‌گوست، به واقع اسلامی است، هرچند مسلمانی آن را بنا نکرده، یا در جامعه اسلامی واقع نشده باشد. اساساً بزرگان عرفان و دین، اسلام را چیزی جز منظومه‌ای از تمام نیکی‌ها ندانسته‌اند؛ مجموعه‌ای از هر آنچه که بشر در تاریخ خود در مقولات الهی و اخلاقی و انسانی، صحیح و ثواب مفروض داشته است و لامکان و لازمان است و تجلی نهایی آن را می‌توان در توصیفات بیان شده از انسان کامل از نگاه اسلام دید: انسان کامل شخصیتی است که همه ارزش‌ها و ویژگی‌های انسانی او از جمله عقل، عشق، محبت، عدالت، خدمت، عبادت، آزادی و... باهم و هم‌آهنگ رشد کنند، بنابر این، انسان کامل انسانی است که قهرمان همه ارزش‌های انسانی باشد (مطهری، انسان کامل). انسان کامل انسانی است متخلق به اخلاق الهی، علت غایی خلقت، سبب ایجاد و بقای عالم، متحقق به اسم جامع الله، واسطه میان حق و خلق، خلیفه بلامنازع خدا که علم او به شریعت، طریقت و حقیقت قطعیت یافته و به تعبیری، اقوال نیک، افعال نیک و اخلاق نیک در او به کمال رسیده است. او به ظاهر و باطن راهنمای خلاق و آدمیان است و به امراض و آفات نفسانی و روحی آنان آشنا و هم شفادهنده آنهاست. مخلوق خدا، اما خداگونه است. آنچه از صفات و اخلاق الهی در او فراهم آمده، به نیابت ذات ربوبی است

که چون دوگانگی از او برخاسته و با هویت متعالی الهی وحدت ذاتی پیدا کرده، به چنین مرتبه‌ای نائل شده است (خوارزمی).

چنانکه ملاحظه می‌شود، این نگاه و تلقی از معماری اسلامی، درست در مقابل نگاه سبک‌گرایانه بر پایه علم‌الجمال^۱ مستشرقانه‌ای است که می‌خواهد تلقی‌ای تاریخی با برشمردن ویژگی‌های ظاهری مشترک در بازه زمانی خاص از معماری و هنر اسلامی به دست دهد. حال آنکه به عنوان مثال، یافته‌های پژوهشگران معماری بر این امر که اندام‌وارگی‌های معماری ایرانی برای پاسخ به نیازهای کارکردی است شکل گرفته‌اند و اصل پرهیز از بیهودگی مرحوم پیرنیا، مبین این صفت از معماری ایرانی است (پیرنیا، و معاریان) لذا فرم و صورت در رویکرد این معماری گرچه در راستای غایت هنر ترکیب و انسجام تنسيق گشته، امکان بررسی مقطعی و استخراج شاخص‌های فرمی به عنوان غایت نهایی و ثبت ویژگی‌های ظاهری مشترک آن به عنوان یک سبک^۲ وجود ندارد. همان‌گونه که اسلام در صورت آن (نمازگزاری، روزه گرفتن و سایر مناسک) جمع نشده و غایت تمام خوبی‌های عالم و هر آنچه بهترین است، تعریف مسلمانی است، معماری اسلامی نیز، تنها ظواهر به‌کاررفته در تجربیات موفق معماران مسلمان پیش از خود نیست و هرآن معماری که به سمت تعالی معنایی، فرمی، تکنیکی و عملکردی در گذار است و نسبتی با اصالت معماری دارد، اسلامی نیز محسوب می‌شود.

بنای مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان در قرن یازدهم ق، پاسخی به نیاز فرمی کاربران و کارفرمایان زمانه خود بود. این بنا از آن جهت مصداق معماری اسلامی است که مسجدی خوب یعنی دارای معماری خوب است و نیز بنایی است برخاسته از نیازی متعالی و قدسی در حوزه کالبدی. تأثیر آموزه‌های دینی را نمی‌باید در کیفیت معماری فضاهای آن و حتی فنون دیوارگری و تاق‌زنی و کاشی‌کاری آن جست‌وجو کرد.

امکان تجلی معماری اسلامی – معماری اسلامی، امکانی برای تجلی هستی

معماری ابزاری برای تحقق ارزش‌های اسلامی نیست و از این‌رو ما معماری اسلامی نداریم. معماری، اما می‌تواند به نحوی سامان‌دهی شود که بتواند نیازهای کاربران خود را با توجه به جهت اسلامی (از طریق تبلیغ فرهنگی از طریق نهاد دین) و نیز نیازهای دینی کاربران خود را تأمین کند. در اینجا باید توجه داشت که معماری در مفهوم

1. Aesthetic

2. Style

معماری اسلامی، حائز پیوست‌های ویژه‌ای از اسلام نخواهد بود، جز آنکه در راستای رسیدن به کمال بتواند اهداف متعالی قدسی اسلام را نیز برآورده سازد و در حقیقت در این رویکرد، آنچه که مصادیق معماری اسلامی برشمرده می‌شود، در وصفی نیچه‌ای، چه بسیار بشری و انسانی [و معماری] است (نیچه). به عبارتی، از معماری اسلامی نمی‌توان و نباید انتظار داشت که نیازهای کاربران خود را تحت برجسب معماری مبتنی بر اسلام برآورده سازد، بلکه نهاد دین می‌باید در راستای تولید نیازهای برخاسته از اسلام از طریق کنش فرهنگی در سبک زندگی کاربران نقش‌آفرینی کند. پس از آن معماری به عنوان برساختی مستقل و امری فرهنگی در مقام پاسخگویی فرمی - فضایی به نیازهای گفته شده برآید. در چنین وضعیتی است که معماری اسلامی در روندی واقعی شکل می‌پذیرد و صورت می‌بندد.

معماری اسلامی، حاصل دیالکتیک مسأله و راه‌حل (سؤال و پاسخ - نیاز و فضا)

از آنچه گفته شد، درمی‌یابیم که خاستگاه تحقق معماری اسلامی، نباید در ساحت طراحی معماری و هنر جست‌وجو شود، زیرا معماری تنها وظیفه تألیف و تأمین ظرف زندگی انسان (الکساندر) را با توجه به نیازهای او را بر عهده دارد و از جنس پاسخ و راه حل است. بدیهی است که تا مسأله‌ای (سؤال) از جنس دین و امر قدسی وجود نداشته باشد، راه‌حل (پاسخ) متناظر ارائه نمی‌گردد، مگر آنکه کم‌دی یا شعار خلق شود.

در حقیقت، بنابر آنچه پیشتر آمد، آنچه از مصادیق معماری اسلامی (بناهای موجود پیشین) محل تحسین واقع می‌شود، در واقع اعتلا و کمال خود معماری است که در پاسخ‌گویی به نیازهای کاربران خود به موفقیتی چشمگیر حاصل کرده و به سبب نوعی نگاه فایده‌گرایانه^۱، درونی شده و جنبه قدسی و ترانسندنتال یافته است و باز هم، مطابق پیش‌درآمدهای گفته شده، می‌توان استنباط کرد که سوئیه مهم دیگر موفقیت این مصادیق، در رفع آن دسته از نیازهایی است که به واسطه استیلای سبک زندگی دینی و هژمون شدن فرهنگ زندگی اسلامی و توفیق مذهب‌یون در شکل‌دهی فعالیت‌های افراد، از دین و امر مقدس استخراج شده بودند.

نکته اینکه، فضای به وجود آمده، به صورت ماهوی می‌تواند اسلامی قلمداد شود، بی‌آنکه محمل نشانگانی ویژه باشد و به میزان موفقیت آن در تأمین عملکردی که پاسخ‌گوی فعالیت حاصل از نیاز کاربر است، نسبتی دیگر با کمال و حقیقت جهان برقرار می‌کند.

امکان معماری اسلامی / امر معنوی، در جهان معاصر

معماری اسلامی برای بروز و ظهور نیازمند سؤالات و مسائل و نیازهایی است که سرمنشأ و خاستگاه قدسی و معنوی داشته باشند و این امر حاصل نمی‌گردد، مگر با شیوه‌ای از زندگی که به میزانی، متأثر از دین باشد. پرسش قابل طرح این است که با توجه به استیلای متافیزیکی نهیلیسم مدرنیته بر جهان و فقدان حضور امر معنوی در زندگی انسان (عبدالکریمی)، آیا می‌باید معماری اسلامی را در موزه‌های تاریخ جست‌وجو کرد؟ پاسخ بدوی به این پرسش می‌تواند این‌گونه باشد که معماری اسلامی یک امکان است، امکانی که مترصد پیدایش شرایطی برای پاسخ‌دهی به سؤالاتی از جنس متناظر خویش است.

معماری اسلامی را نمی‌توان در تکنیک‌های تاق‌زنی خاص یا کاربرد مصالح^۱ مشخص یا سیستم‌های سازمان‌دهی فضایی بخصوص یافت؛ آنجا که نیازی متعالی، متولد شده باشد که برای رفع آن، نیازمند فعالیت‌هایی باشیم، فضای اختصاص یافته برای انجام آن فعالیت‌ها، مصادق معماری اسلامی خواهد بود. معماری در راه تأمین این فضا به نحو احسن و با درجات کمال عمل می‌کند و خود را به حقیقت جهان و کمال خود، نزدیک‌تر می‌سازد.

مصادیق معماری، تکنیک‌های طراحی، مصالح، شیوه‌های سازمان‌دهی فرمی - فضایی، تزیینات و... هیچ‌کدام نمی‌توانند محمل امر قدسی و متعالی و معنوی باشند، زیرا امر قدسی، امری والا و انتزاعی و سوپراکتیو است و در عالم انفس و عقل و قلب و انسان متجلی می‌گردد. آن را نمی‌توان در سنگ و چوب و آجر جست، مگر آنکه این عینیت، به سبب پیدایش فضایی درهم آمیخته شده باشند تا فعالیتی در آن فضا شکل بگیرد و نیازهای متعالی را رفع کند. اما نیازهای متعالی انسان چیست و اینکه آیا در نص و کلام، کل نیازهای دانی بشری مطرود است یا می‌توان به زندگی این جهانی انسان سویه‌های متعالی و معنوی نیز داد و سپس از آن در قالب تولید نیازهای متأثر از معنا بهره جست، بحثی است که در حد این پژوهش نمی‌گنجد.

اسلام به عنوان مکتبی فکری و اعتقادی حقایقی مفهومی را در حوزه هنر مطرح کرده که در ایده‌آل‌های هنرمندان و معماران انعکاس یافته است (نقره‌کار و منان ریسی). در واقع اسلام و آرمان‌های قدسی، در جایی در ناخودآگاه هنرمند (فراستی) معمار قرار دارد، آنجا که فرم از آن زاییده می‌شود؛ فرمی که حاصل مفاهیم و کانسپت‌های مستخرج از ایده‌ها و ارزش‌های نهادینه شده است.

کاربرد نظریه - کوششی در راه انکشاف حقیقت / رهگیری معماری اسلامی در وادی روان‌کاوی

یکی از روش‌های رهگیری حقیقت و کنار زدن حجاب از چهره آن و کوشش برای هویدا کردن ابعاد پنهان‌مانده و توجه‌نشده در خصوص یک امر و مفهوم ذهنی پیچیده، بسط نظریات علوم انسانی به حوزه آن مفهوم و تبیین و توصیف شرایط آن با ابزارهای نظریات موجود است. معماری اسلامی به عنوان یک مدیوم^۱ هنر و یک برساخت ذهنی، همراه الگوها و مصادیق انضمامی آن دارای تاریخ است. با کاربرد نظریات روانشناختی و فلسفی می‌توان حین بررسی تبار و تاریخ معماری اسلامی، فهم جدیدی از آن، مبتنی بر یافته‌های حاصل از برخورد میانجی‌های فلسفی و روان‌کاوانه به‌دست‌داد. در این مقاله، تنازل و قیاس میان مفاهیم اصلی معماری اسلامی و هسته‌های اصلی برخی نظریه‌های علوم انسانی برای توضیح جدیدی از مسأله معماری اسلامی و دستیابی به تعریفی دقیق‌تر از آن برقرار شده است.

شاید بتوان گفت که آنچه تاکنون غالبان معماری اسلامی در خصوص این مفهوم شرح داده‌اند، در حقیقت به زبان لکانی، متأثر از ایگوی برساخته از مرحله خیالی و آیینگی ناخودآگاه ایرانیان است که پس از گم کردن ساختواره هویتی خود و دریافت متکثر از روح زمانه و هنر درخشان پیشین، می‌کوشد با دیدن خود در آئینه مصادیق معماری اسلامی، به تصویری منسجم از خویش دست یابد تا به واسطه آن بتواند سوژگی خود را باز یابد. حال آنکه لکان، سوژگی را در ساحت امر نمادین پیگیری کرده و بدون دخالت زبان، فرهنگ و نشانه [نیاز]، ایگوی برخاسته از مرحله آیینگی، به زحمت و با مسامحه می‌تواند سوژه تلقی گردد و امری موهوم و خیالی و کاذب است (احمدی).

معماری اسلامی - علت غایی

ارسطو پیدایش هر چیز را مرتبط با علل حداقل چهارگانه می‌داند که از جمله آنها غایت‌مندی آن چیز است؛ یعنی هدف اصلی از وجود آن چیز چیست (ارسطو). نقطه افتراق در تعریف معماری اسلامی در این مقاله در رابطه با مفهوم نیاز با هدف‌مندی مستخرج از علت غایی ارسطویی، به تفاوت میان سه واژه نیاز^۲، میل^۳ و

1. Medium

2. Demand

3. Desire

رانه^۱ اشاره دارد. نیاز مورد بحث در اینجا برخاسته از نظام نمادین و نشانه‌ای اسلام است و در واقع نوعی میل است که سوژگی انسان مسلمان را متحقق می‌سازد. سوژگی‌ای که حاکی از گونه‌ای فقدان است و معماری می‌باید با رجوع به اسلام، ابژه این میل گردد و با تحقق خود، زمینه‌ای را برای برآورده‌شدن این میل، به وجود آورد و البته مطابق ادبیات لکانی، این میل، در اصالت خود محقق نمی‌گردد، مگر آنکه به گفته شوپنهاور به ملال برسد؛ یعنی پس از تحقق متعلق میل، که در اینجا معماری است، فقدان عامل میل‌ورزی دوباره هویدا می‌گردد و این به مدد رانه میل، پیوسته در حال تکرار است و این گونه است که اسلام به عنوان حقیقت جهان فاصله خود را با معماری به عنوان یک برساخت فرهنگی حفظ می‌کند.

اما تمایل حسی یا سطحی از زیبایی‌شناسی مورد تقاضای عام، به موتیف‌ها و المان‌های آشنای برخاسته از پاسخ‌های پیشین حاصل از معماری به مسائل روز در ادوار گذشته را چه‌گونه می‌توان توضیح داد؟ یعنی اگر معماری به مثابه یک برساخت فرهنگی، در خدمت رفع نیازها و ابژه میل‌ورزانه سرزمینی در حال عمل کردن است، چرا مخاطبانش به جای اهمیت به کنه (ذات) وجودی معماری و فرایند و غایت‌مندی فرایند آن، به محصولاتش دلبستگی دارند؟ پاسخ را می‌توان در استعاره‌ای از فروید تحت عنوان "ابژه کوچک a" جست‌وجو کرد. آنجا که سوژه میل‌ورز در جست‌وجوی ابژه متعلق میل خود، به دنبال بازیابی آن است و نه یافتن آن، تمایل به نوعی آشنایی و سابقه‌ای که در روان و خاطر ما از آن وجود دارد، نوعی بازتولید و بازنمایی، نه طراحی در ساحت نمادین برای رفع نیاز. غافل از آنکه این ابژه برای همیشه، گم شده است و امکان این بازیابی و بازیابی وجود ندارد، هرچند که بارها مورد پرسش و مجاهدت قرار گیرد (احمدی). هنگامی که این کوشش افزون می‌شود، دامنه آن در گفتمانی فراتر از لذت عوامانه، گسترده می‌گردد. به قول لکان، بدل به کنشی ژوئیسانس^۲ می‌گردد که طبعاً در اختیار دیگری است و از جنس فالوس^۳ و فقدان که در گذار از ساحت نمادین به ساحت واقعی، تجربه می‌گردد.

1. Drive
2. Jouissance
3. Phallus

نتیجه

گزاره‌های منطقی گاه بدیهی به نظر می‌رسند، اما با تأملی بر پیشینه عمل محقق شده بر پایه نظریات موجود، می‌توان به نتیجه برخاسته از فقدان آنها - گزاره‌های منطقی - دست یافت. گزاره "معماری اسلامی در حقیقت معماری به کمال رسیده است" نیز ممکن است در ابتدا این گونه (بدیهی) به نظر آید، اما می‌توان از دو طریق، از فقدان کاربست آن در حیطة عمل، اطمینان حاصل کرد:

اولاً آنچه تاکنون به وقوع پیوسته است: غرض، ارزیابی فرمی و محتوایی محصولات موجود در حوزه معماری اسلامی است، به ضرس قاطع می‌توان کوشش‌های موجود و جاری در بازتولید معماری اسلامی در حوزه‌های طراحی و عمل را شکست‌خورده مفروض داشت و سبب آن، رواج تولید ساختمان‌هایی است حتی بدون حتی نشانگانی از آنچه معماری اسلامی تعریف شده است. حجتی دیگر برای افزونی میل و سلیقه عمومی مصرف‌کنندگان و سازندگان به شبه‌سبک‌های سطحی و منحنی و مغلوطن، تحت عناوینی چون: رومی، مدرن، ویکتوریایی و... است که همه گواه بر عدم وجود جریانی منطقی برای پاسخ‌دهی به نیازهای متنوع کاربران محصولات معماری است.

ثانیاً افراط و شعارزدگی عمیق جریان‌های متصدی فرهنگ که دل در گروی بازآفرینی ارزش‌های ایرانی - اسلامی دارند و مع‌الاسف، تولیدات ایشان تنها توانایی تأمین خرج کرد ردیف بودجه‌های اختصاص یافته با هدف احیای ارزش‌های هنری ایرانی - اسلامی را داشته و به طور واضح از جریان‌سازی پیش‌تازانه و پاسخگو، عاجزند و تنها به تکرار عناصر و اندام‌ها و موتیف‌های سنتی بدون توجه به روند شکل‌گیری یک اثر معماری، بنا بر سیر از سؤال به جواب (فرایند برطرف شدن نیاز) و دیگرام وجودی فضای معماری می‌پردازند. می‌توان نتیجه گرفت که بازبینی مبانی نظری معماری و احاطه بر آن برای دستیابی به فرایندی طراحانه، که قایل به حصول کمال در حوزه‌های مختلف معماری از آموزش تا ساخت است و پس از آن دریافت و القای جهتی اسلامی (شریعتی)، معنای مطلوب ترکیب اضافی معماری اسلامی است.

معماری می‌تواند در صورت بروز استعلایی خود و ظهور کالبدی که سبب انکشاف توانش‌های انسانی گردد، اسلامی باشد یا در راستای رفع نیازهای برگرفته از سبک زندگی اسلامی تحقق یابد. در تلقی از مفهوم معماری اسلامی مورد نظر پژوهش حاضر، این ویژگی‌های معماری نیست که باید رنگ اسلامی به خود گیرد، زیرا چنان که گفته شد، معماری برساختی از تکنیک‌هاست، مانند قیچی کردن و نقاشی کردن. این جایگاه

معماری است که می‌باید در جهتی اسلامی جایابی و جانمایی گردد. نمی‌توان انتظار داشت که یک آرایشگر یا یک نقاش، به طرق اسلامی وظیفه خویش را به انجام رساند، اما می‌توان با طراحی یک نیاز صحیح، نیازی که با جهتی اسلامی تألیف شده است، محصول ایشان را در خدمت مفهوم متعالی دینی درآورد (کوششی مهندسی و نه متکلمانه)، به شرط آنکه در فرایند شکل‌گیری آن محصول، تنها معیار ارزیابی، کیفیت و خوب بودن باشد (نگاه تکنیکی غیرایدئولوژیک و غیرپیشینی).

وقتی سخن از معماری اسلامی می‌رود، در واقع سخن از دو مفهوم معماری و اسلامی است، آنجا که در روندی دیالکتیکی رفع می‌گردند و از تناح (ابن‌عربی) و امتزاج آنها، محصول معماری اسلامی زاده می‌شود. کلیدواژه گردهم‌آورنده ابرمفهوم معماری اسلامی، کمال است. کمال در معماری و کمال غایی اسلامی در عالم ایده‌ها، دو مفهومی هستند که می‌توانند جانشین هم گردند. بدیهی است که در عالم واقع و ابژکتیو، ترجمان عینی هر یک از این دو مفهوم، قابلیت جانشینی ملحوظ را نخواهد داشت و در آن حوزه، استقلال آنها مورد توجه خواهد بود. اما در ساحت اندیشه‌ورزی و سوژکتیویته که چارچوب تأثیر این مقاله را نیز تشکیل می‌دهد، این نکته قابل استنتاج است. در عالم عین، معماری و اسلام همچون دو نیروی مستقل شناخته می‌شوند که بر فرم و محتوا تأثیر مستقیم دارند (دخان‌چی، فرهیختگان). در اینجا، تکنیک است که با میانجیگری فرم (محصول معماری) و محتوا (غایت‌های اسلامی)، امتزاج دیالکتیکی - پراکسیسی (عملی - نظری) را سبب می‌شود. نوع ارتباط این دو مفهوم، یعنی ارتباط دیالکتیکی، مبین وجود نوعی تضاد در پیکربندی اولیه این دو مفهوم است و در دیالکتیک شکل‌گرفته، بدل شده و رفع و به یک سیستم و یک کل تبدیل می‌شود.

منابع

- ابن‌عربی، اکبر محیی‌الدین، *فصوص‌الحکم و نقش‌الفصوص*، محمدعلی موحد و صمد موحد، نهم، تهران: کارنامه، ۱۳۹۸.
- احمدی، رضا، *مصاحبه توسط میلاد دخان‌چی*، "ژاک لکان"، *طعم اندیشه بزرگان*، مدرسه علوم انسانی جیوگی. تهران. ۱۳۹۹.
- ارسطو، *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، شرف‌الدین خراسانی، پنجم. تهران: حکمت، ۱۳۸۵.
- الکساندر، کریستوفر، *معماری و راز جاودانگی، راه بی‌نهایت ساختن*، مهرداد قیومی بیدهندی، پنجم، تهران: روزنه، ۱۳۹۸.
- آبادی، محمدعلی، "بازگشت هویت به هنر و معماری اسلامی، چه‌گونه است؟"، *فیروزه اسلام* (دانشگاه هنر اسلامی تبریز)، شماره ۱، ص ۱۵-۱۷، مهر ۱۳۹۴.

- پیرنیا، محمدکریم و غلامحسین معماریان، سبک‌شناسی معماری ایرانی، علی‌محمد رنجبر کرمانی، بیست و یکام، تهران: گلجام، ۱۳۹۴.
- حاجی‌قاسمی، کامبیز، "شاخصه‌های معماری ایران"، صفه (دانشگاه شهید بهشتی)، شماره ۵۸، ص ۵-۱۸، ۱۳۹۱.
- خوارزمی، حسین، شرح فصوص الحکم، حسن حسن‌زاده آملی، جلد ۱، تهران: بوستان کتاب قم، ۱۳۶۴.
- دخان‌چی، میلاد، پس‌اسلامیسم - بازنگری رابطه مذهب و سیاست در ایران، دوم، تهران: آرما، ۱۳۹۹.
- دخان‌چی، میلاد، "سینما: محتوا یا فرم؟ و مسأله‌ای به نام «سینمای انقلاب»"، فرهیختگان (دانشگاه آزاد اسلامی)، ۱ بهمن ۱۳۹۸.
- سعید، ادوارد، شرق‌شناسی، عبدالرحیم گواهی، هفتم، تهران: پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۵.
- شریعتی، علی، جهان‌بینی و ایدیولوژی، بنیاد فرهنگی شریعتی، تهران: دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار دکتر علی شریعتی، ۱۳۷۲.
- طاهری، جعفر و هادی ندیمی، "بعد پنهان در معماری اسلامی ایران"، صفه (دانشگاه شهید بهشتی)، شماره ۶۵، ۵-۲۴، تیر ۱۳۹۳.
- عبدالکریمی، بیژن، پرسش از امکان امر دینی در جهان معاصر، سوم، تهران: نقد فرهنگ، ۱۳۹۹.
- فراستی، مسعود، "مدیوم تصویر همه چیز را دگرگون می‌کند"، ایمن (شهرداری اصفهان)، ۵ آبان ۱۳۹۸.
- گروت، لیندا و دیوید وانگ، روش‌های تحقیق در معماری، علی‌رضا عینی‌فر، هفتم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۶.
- مارکس، کارل، هیجدهم برومر لئوی بناپارت، باقر پرهام، هشتم، تهران: مرکز، ۱۳۹۷.
- مشرق‌نیوز، "فراستی: آوینی معتقد بود ما سینمای اسلامی نداریم"، موسسه فرهنگی مطبوعاتی مشرق، ۱ فروردین ۱۳۹۴.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار مرتضی مطهری، جلد ۱۵، پنجم، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
- مطهری، مرتضی، انسان کامل، سی‌ام. تهران: صدرا، ۱۳۸۳.
- منان‌ریسی، محمد و عبدالحمید نقره‌کار، "معناشناسی در آثار معماری از منظر اسلامی"، نقش جهان (دانشگاه تربیت مدرس)، ۲۵۹-۲۶۶، شماره ۴، دوره ۸، دی ۱۳۹۷.
- نقره‌کار، عبدالحمید و محمد منان‌ریسی، "تحقق‌پذیری هویت اسلامی در آثار معماری"، مطالعات شهر ایرانی-اسلامی (پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری جهاد دانشگاهی)، ۵-۱۲، شماره ۷، دوره ۲، فروردین ۱۳۹۱.
- نیچه، فریدریش ویلهلم، انسانی زیاده انسانی، ابوتراب سهراب و محمد محقق نیشابوری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۹.
- ویتروویوس، ده کتاب معماری، ریما فیاض، دوم، تهران: دانشگاه هنر، ۱۳۹۱.